**بسم الله الرحمن الرحیم**

... پاسخ استاد: دلالت آیه سوره احزاب بر مساله ارث واضح تر از آیه سوره انفال است. با توجه به قرائن داخلی مانند الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا. البته روایات زیادی هم هست که آیه سوره انفال را مربوط به بحث امامت می داند. هر دو طائفه روایات، تعداد زیادی هم هستند. روایات اخیر اولوا الارحام را به معنای ارحام نبی دانسته اند که در آیه سوره احزاب تطبیقش روشن تر است. جمع این دو طائفه به این است که احتمالا آیه دال بر معنای عام تری است که شامل هر دو شود یا این که یکی ظاهر آیه است و دیگری باطن آن.

... پاسخ استاد: سوره احزاب یک ذیل دارد به این شکل که من المومنین و المهاجرین که نمی توان در تفسیر آیه از آن صرف نظر کرد.

**ادامه بحث در روایات ذیل آیه سوره انفال**

بحث در روایاتی بود که در ذیل آیه سوره انفال مطرح شده است.

**روایت پنجم**

یکی از آن روایات، روایت قرب الاسناد است: محمد بن الوليد قال حدثني حماد بن عثمان قال سألت أبا الحسن الرضا ع عن رجل مات و ترك أما و أخا فقال يا شيخ عن الكتاب تسأل أو عن السنة قال حماد فظننت أنه يعني قول الناس قال قلت عن الكتاب قال إن عليا ع كان يورث الأقرب فالأقرب . در نقل دیگر اخاه هست که تفاوت چندانی نمی کند.

از جهت سندی این روایت مشکلی ندارد. مراد از محمد بن ولید، محمد بن ولید خزاز است که توثیق صریح دارد. حماد بن عثمان هم که از اصحاب اجماع است. در نقل دیگر ابالحسن دارد نه ابالحسن الرضا. در مورد حماد بن عثمان تصریح شده است که وی امام صادق، امام کاظم و امام رضا را درک کرده است. در قرب الاسناد این روایت در قسمت مربوط به امام رضا آمده است و مطمئنا قید الرضا در منابع اولیه آمده است؛ چرا که قرینه خاصی در روایت برای دلالت برای این نکته وجود ندارد.

این که برخی گفته اند مراد از ابالحسن علی وجه الاطلاق امام کاظم است، مطلب صحیحی نیست. برخی روات با اطلاق این تعبیر امام رضا را اراده می کرده است مانند بزنطی. حتی نمی توان این ادعا را در مورد رواتی که امکان روایت از هر دو امام را دارند، مطرح کرد. به خصوص این که در بسیاری موارد به کار بردن واژه ابالحسن به شکل مطلق، از جهت اعتماد به روایات سابق در کتاب است نه به جهت انصرافی که در این لفظ وجود دارد. موید دیگر در صدور روایت از امام رضا آن است که در این روایت از حماد بن عثمان به شیخ تعبیر شده است که نشان از سن بالای وی در زمان صدور روایت دارد.

با وجود این که سوال از کتاب است، اما در پاسخ امام ع سیره امام را نقل می کند. این اشاره به این نکته است که مطلبی که درکتاب آمده است با سیره عملی امام علی ع مشخص می شود؛ یا به جهت این که انما یعرف القرآن من خوطب به یا به جهت این که ظاهر قرآن هم همین است و ما هم در تقریب دلالی آیه این نکته را مطرح کردیم. این مطلب در کلمات بسیاری هست. مجمع البیان (البته نه در ذیل این آیه) تعبیر می کند چون قرب نسبی علت ارث بری اولوا الارحام است، شخص اقرب به میت، مانع فرد ابعد می شود. در واقع علت حجب اقربیت است که این در رابطه اقرباء هم می آید. البته برای تکمیل این کلام لازم است تقریبات مطرح شده در جلسات قبل را ضمیمه کرد؛ چرا که علت بودن اقربیت، از آیه به نحو اشعار استفاده می شود (از آن جهت که وصف اولوا الارحام مشعر به علیت است). لذا انضمام اطلاق مقامی و امثال این ها لازم است.

مثلا ممکن است از امام ع سوال شود که یک زن در شرایط خاص وظیفه اش چیست و امام پاسخ دهد که وظیفه او غسل حیض است. در ابتدا این گونه استفاده شود که این شبیه سایر غسل ها است. اگر چه ممکن است این ذاتا دلالت قوی ای نباشد، ولی با توجه به این که امام ع در مقام بیان تکلیف فرد است، این دلالت تقویت می شود. اطلاق مقامی همین است که امام ع در بیان خصوصیات فرد به طرح کلی اکتفا کند. مثلا به فرد گفته شود برای یک امر خاص، دو رکعت نماز مستحبی خوانده شود و کیفیت آن مشخص نشود که دلالت می کند بر این که این نماز هم مانند نماز صبح است. با این تقریب وحدت شروط و اجزاء نماز مستحبی هم استفاده می شود؛ لذا نمی توان گفت مطلق است و مثلا نیازی به طهارت ندارد. اگر فرقی می داشت، در حکم بیان می شد.

در اینجا هم همین گونه است. اگر اقربیت به میت منشا ارث بری است، باید مانند شرایط متعارف باشد.

**روایت ششم**

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ أُمَّهُ وَ أَخَاهُ قَالَ يَا شَيْخُ تُرِيدُ عَلَى الْكِتَابِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ع يُعْطِي الْمَالَ الْأَقْرَبَ فَالْأَقْرَبَ قَالَ قُلْتُ فَالْأَخُ لَا يَرِثُ شَيْئاً قَالَ قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يُعْطِي الْمَالَ الْأَقْرَبَ فَالْأَقْرَبَ

شبیه این روایت در 44717 در ؟ وارد شده است. البته در سند آن معلی بن محمد وجود دارد که در آن بحث است، ولی ما او را توثیق می کنیم. مراد از حسین بن محمد، حسین بن محمد عامر اشعری است که در وثاقت او تردیدی نیست. مراد از حسن بن علی، حسن بن علی الوشاء است که این سند متکرر است.

سنی ها فریضه را به ام می دهند و بقیه را به اخ می دهند. حضرت نمی خواسته خیلی صریحا مخالف بودن حکم را بیان می کنند. به خصوص که مسائل ارث مسائل حیاتی و قضایی آن دوره بوده است و در این ها تقیه شدید وجود داشته است.

... پاسخ استاد: این روایت در کافی هم هست

... پاسخ استاد: امام گاهی فتوای اهل سنت را مطرح می کرد و این، وجهِ سوال از راوی در ابتدای روایت است. روایتی است با این مضمون که یکی از اصحاب می گوید وقتی راوی ای اینجا می آید اگر بدانم شیعه یا سنی است قول هر کدام را می گویم، ولی اگر ندانم همه اقوال را نقل می کنم و قول شم را در میان اقوال ذکر می کنم. حضرت فرمود من هم همین گونه رفتار می کنم. ائمه علیهم السلام گاهی به عنوان مرجع نقل فتاوای اهل سنت نیز در جامعه شناخته می شدند.

**روایت هفتم**

روایت دیگری هم که اگر چه سند خوبی ندارد، اما مشتمل بر توضیحات سودمندی است.

عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْبُرَيْدِيِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ هَارُونَ عَنِ الْحُمَيْدِيِّ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ قَارِيَةَ بْنِ مُضَرِّبٍ قَالَ جَلَسْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَ هُوَ بِمَكَّةَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ حَدِيثٌ يَرْوِيهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ عَنْكَ وَ طَاوُسٌ مَوْلَاكَ يَرْوِيهِ أَنَّ مَا أَبْقَتِ الْفَرَائِضُ فَلِأَوْلَى عَصَبَةٍ ذَكَرٍ فَقَالَ أَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنْتَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَبْلِغْ مَنْ وَرَاءَكَ أَنِّي أَقُولُ إِنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ قَوْلَهُ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ وَ هَلْ هَذِهِ إِلَّا فَرِيضَتَانِ وَ هَلْ أَبْقَتَا شَيْئاً مَا قُلْتُ هَذَا وَ لَا طَاوُسٌ يَرْوِيهِ عَلَيَّ قَالَ قَارِيَةُ بْنُ مُضَرِّبٍ فَلَقِيتُ طَاوُساً فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا رَوَيْتُ هَذَا عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَطُّ وَ إِنَّمَا الشَّيْطَانُ أَلْقَاهُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ قَالَ سُفْيَانُ أَرَاهُ مِنْ قِبَلِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ فَإِنَّهُ كَانَ عَلَى خَاتَمِ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ كَانَ يَحْمِلُ عَلَى هَؤُلَاءِ حَمْلًا شَدِيداً يَعْنِي بَنِي هَاشِمٍ

این کلام اشاره به آیات سوره نساء است. ابن عباس می گوید این آیات و آیه اولوا الارحام چیزی برای عصبه باقی نمی گذارد.

یکی از مکتب های آن زمان، دیوان خاتم بوده است. ظاهرا بایگانی اسنادی که مهر می شده است، بوده است. می خواسته بگوید این ها از اسناد دربار بوده است. روایتی دیگر در تهذیب هست که موید همین نکته اخیر است که راوی در این روایت ابن طاووس است:

رَوَوْهُ عَنْ وُهَيْبٍ عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ فَمَا أَبْقَتِ الْفَرَائِضُ فَلِأَوْلَى عَصَبَةٍ ذَكَر

**روایت هشتم**

روایت دیگری هم هست. در ص 386 ح 27 مسلسل 44722. از فقیه نقل می کند.

یقول لا والله ما ورث رسول الله العباس و لا علی ..... اخذ السلاح و لا غیره .... ثم قال اولوا الارحام ....

[این حدیث یافت نشد]

یک بحثی در کتب اهل سنت است که وارث پیامبر، امام علی بوده است یا عباس و بر آن نتایجی را بار کرده اند. این روایت می فرماید که این ها هیچ کدام وارث نبوده است. اگر حضرت علی هم سلاح را گرفت به عنوان وصی آن را گرفت تا دین پیامبر را ایفا کند نه به جهت ارث بری.

در سند این روایت حسن (یا حسین) بن موسی الخیاط (یا الحناط) داریم. که در کلمات رجالیون به اشکال مختلفی ذکر و ترجمه شده است. در این گونه موارد تحریفی رخ داده است و مراد از تحریف، تحریف در منابع اولیه است نه این که مثلا در کتاب شیخ چنین تحریفی رخ داده باشد تا آقای خویی پاسخ دهند که در کتاب شیخ مثلا این فرد در باب حسن ذکر شده و احتمال تحریف وجود ندارد. در این گونه موارد این که دو برادر باشند (آن گونه که آقای خویی ادعا کرده است) احتمال بعیدی است. ما در بحثی این مطلب را مفصلا طرح کرده و این قول را اختیار کرده ایم که ...

در هر حال هیچ کدام توثیق صریح ندارند. توثیق هر دو ازا ین باب است که از مشایخ ابن ابی عمیر (به نقل فهرست و نجاشی) هستند. احمد بن محمد بن ابی نصر مکرر از وی روایت دارد با اختلاف نسخه ذکر شده (یعنی از هر دو عنوان روایت دارد). به هر حال این راه برای اثبات وثاقت از وی کافی است.

**روایت نهم**

روایت بعدی ص 461 ح 1 و 2. این سند صحیح است. متاخرین هم محمد بن عیسی را پذیرفته اند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ الْخَالُ وَ الْخَالَةُ يَرِثَانِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏. تفسیر عیاشی هم این را به شکل مرسل نقل کرده است.

**روایت دهم**

روایت بعدی ص 465 ح 12. در این روایت حسن یا حسین بن حکم وجود دارد که وثاقتش محل تردید است. مراد ازمحمد بن سهل، محمد بن سهل ؟ است که احمد بن محمد بن عیسی خیلی از او روایت دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ تَرَكَ خَالَتَيْهِ وَ مَوَالِيَهُ قَالَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ الْمَالُ بَيْنَ الْخَالَتَيْندر روایت 13 آمده است: ؟؟؟

این محمد بن قیس که راویش قاسم بن حمید است، محمد بن قیس بجلی است به خصوص در جایی که نقل قضاوت های امیرالمومنین باشد.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي خَالَةٍ جَاءَتْ تُخَاصِمُ فِي مَوْلَى رَجُلٍ مَاتَ فَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ فَدَفَعَ الْمِيرَاثَ إِلَى الْخَالَةِ وَ لَمْ يُعْطِ الْمَوْلَ

فی (؟؟) در اینجا خیلی لطیف نیست و احتمالا مشکلی در الفاظ آن هست.

مولی می تواند به معنای معتق یا ابن عم باشد. اگر ابن عم باشد، چون خاله اقرب است و اگر به معنای معتق باشد، معتق دیگر از اولوا الارحام نیست.

**روایت یازدهم**

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ ع إِذَا مَاتَ مَوْلًى لَهُ وَ تَرَكَ ذَا قَرَابَةٍ لَمْ يَأْخُذْ مِنْ مِيرَاثِهِ شَيْئاً وَ يَقُولُ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ‏

روایت بعد روایت ص 507 ح 12 است. سند روایت صحیح است.

مولی گاهی به معنای معتِق است و گاهی به معنای معتَق است که اینجا به معنای دوم است. این روایت ظاهرا با روایت 14 باب یکی است که آن ذیلی دارد که کامل تر است.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ع لَا يَأْخُذُ مِنْ مِيرَاثِ مَوْلًى لَهُ إِذَا كَانَ لَهُ ذُو قَرَابَةٍ وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا مِمَّنْ يَجْرِي لَهُمُ الْمِيرَاثُ الْمَفْرُوضُ فَكَانَ يَدْفَعُ مَالَهُ إِلَيْهِمْ به هر حال صرف نظر از تقریب دلالی ای که سابق مطرح کردیم، دلالت روایات هم بر این مساله تمام است.

**جمع بندی**

این روایات متضمن چند نکته هستند: یکی این که اولوا الارحام مقدم بر دیگران هستند. دیگر اینکه هم نفی تعصیب است و هم نفی دفع میراث به موالی و هم ضامن جریره. البته مورد اخیر را در طول اولوا الارحام نفی نمی کند.

با تقریبی که مطرح کردیم، الاقرب فالاقرب را نیز می توان از آیه استفاده کرد. البته تفصیل این اقربیت را می بایست از موارد دیگر مانند آیات سوره نساء استفاده کرد.